

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره دوم

تابستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۲

روش‌شناسی سید جعفر مرتضی‌عاملی

در ارزیابی احتمالات تاریخی در: *الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ*

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۳/۸/۱۵

حمید جلیلیان*

سیفعلی زاهدی فر**

کتاب *الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ*، تألیف سید جعفر مرتضی‌عاملی، یکی از مهم‌ترین منابع در مطالعات سیره‌شناسی است که در آن از روش‌های گوناگون تاریخی استفاده شده است. در این نوشتار، روش‌های عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی در کتاب *الصحيح*، شناسایی، دسته‌بندی و برای هر یک، نمونه‌ای ذکر شده است. ارزیابی احتمالات تاریخی توسط عاملی را می‌توان در سه مورد ذیل دسته‌بندی کرد: ۱. ترجیح یک احتمال تاریخی، مانند: ترجیح احتمال سازگار با شخصیت فرد مورد نظر، ترجیح احتمال هماهنگ با تصریح روایت تاریخی، ترجیح احتمال با ردّ یکی از دو احتمال معارض، ترجیح احتمال با استناد به روایات مشابه دیگر و یا تواتر روایات، ترجیح احتمال مطابق با ذوق و سلیقه؛ ۲. ردّ یک احتمال تاریخی، مانند: ردّ احتمال بدون دلیل، ردّ

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب.

** استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسندهٔ مسئول).

احتمال با استناد به شخصیت فرد مورد نظر و یا سیاق روایات، ردّ احتمال مخالف با ظاهر روایت؛ ۳. ردّ توجیه دیگران، مانند: ردّ توجیه متناقض با صریح روایت، ردّ توجیه جمع بین روایات متناقض با استناد به قول بزرگان صحابه و تابعین.

کلیدواژگان: سید جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ، تاریخ‌نگاری اسلامی، روش‌شناسی تاریخی، احتمال تاریخی.

مقدمه

کتاب *الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ*، از مهم‌ترین و جامع‌ترین آثار تاریخی شیعی است که با روش تحلیلی و درباره سیره پیامبر اکرم ﷺ توسط سید جعفر مرتضی عاملی به رشته تحریر درآمده است. این نویسنده لبنانی، نتیجه تحقیقات خود را پیش از این، در دوره ۱۱ جلدی منتشر ساخته که تا پایان جنگ احزاب را در بر می‌گیرد. به‌تازگی، دوره ۳۵ جلدی این اثر که تا پایان رویداد سقیفه است، به زیور طبع آراسته شده که در این نوشتار، بررسی می‌شود.

یکی از پرسش‌های مهمی که درباره کتاب *الصحیح* وجود دارد، این است که نویسنده در ارزیابی‌های خود از احتمالات تاریخی و ترجیح یا ردّ آن‌ها و نیز توجیه اختلاف روایات تاریخی، از چه روش‌هایی استفاده کرده است؟

در این پژوهش، روش‌های عاملی در ترجیح احتمال تاریخی در شش مورد، و ردّ احتمال تاریخی در چهار مورد، و ردّ توجیه دیگران در دو مورد، شناسایی شده و برای هر یک از این موارد، مثال تاریخی ذکر شده است. هر منتقدی باید در نقد روایات تاریخی، از روش‌های صحیح نقد استفاده کند؛ هرچند خود به آن‌ها تصریح نکرده باشد. عاملی در جلد نخست *الصحیح*، ابتدا ضوابط آشفته معیارهای روایات تاریخی از نظر علمای اهل

سنت را نقد کرده و آنها را برای بنای یک سیره صحیح برای رسول خدا ﷺ کافی ندانسته و خود به تأسیس برخی روش‌های نقد تاریخی پرداخته و بعضی معیارهای نقد را مطرح کرده است.

هدف نگارنده، دستیابی به روش‌هایی است که عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی از آن بهره برده و می‌توان از این روش‌ها در همه روایات تاریخی و سیره و مشابه آن بهره‌مند شد و بدان وسیله، روایات صحیح را از روایاتی که متن قابل قبولی ندارند، باز شناخت. شایان ذکر است، درباره پیشینه این تحقیق می‌توان به این منابع اشاره نمود: کتاب *رویکرد الصحیح به سیره رسول خدا ﷺ* که توسط جمعی از مؤلفان و زیر نظر رسول جعفریان به رشته تحریر درآمده و شامل مجموعه مقالاتی درباره *الصحیح* است، و نیز مقاله «*الصحیح من سیره النبی الأعظم ﷺ*: رهیافتی نو به سیره‌نگاری» که توسط محمد سپهری در مجله *تاریخ و تمدن اسلامی* نگاشته شده است. با وجود این، تاکنون موضوع این نوشتار، پژوهش نشده و مقاله حاضر، نخستین پژوهش درباره روش‌شناسی عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی در کتاب *الصحیح من سیره النبی الأعظم ﷺ* به شمار می‌رود.

الف) روش ترجیح احتمال تاریخی

با بررسی کتاب *الصحیح* به این نتیجه می‌رسیم که عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی و ترجیح یکی از آنها، از شش روش متفاوت استفاده می‌کند. این روش‌ها را با بررسی نمونه‌هایی چند پی می‌گیریم:

۱. شخصیت‌شناسی

عاملی، پس از طرح احتمالات مختلف درباره یک روایت تاریخی، در برخی از موارد،

یکی از آن‌ها را ترجیح می‌دهد. یکی از روش‌های رایج وی در ترجیح یک احتمال، استناد به شخصیت راویان^۱ و یا مخاطب^۲ است؛ به‌عنوان نمونه، وی درباره روایتی از جنگ لشکر خالد بن ولید (م ۲۱ ه.ق) با قبیله بنی‌جذیمه گزارش می‌دهد که پس از تسلیم‌شدن قبیله بنی‌جذیمه، خالد دستور داد دستانشان را از پشت ببندند و آنان را در میان اصحاب خود پراکنده کنند.^۳ در پاسخ به این پرسش که «چرا خالد این عمل احتیاطی را انجام می‌دهد؟»، پس از طرح دو احتمال مبنی بر اینکه آیا این کار برای جلوگیری از حيله قبیله بنی‌جذیمه به اصحابش بود یا می‌خواست با این کار آنان را ذلیل کرده و از این کارش لذت ببرد، می‌نویسد:

شاید احتمال اخیر، صحیح‌تر و نزدیک‌تر [به واقع] و مناسب‌تر با اخلاق اهل مکر

و خیانت و سنگدلان باشد.^۴

به این ترتیب، احتمالی را که با شخصیت تاریخی خالد بن ولید سازگارتر است، ترجیح می‌دهد.

نمونه دیگر، روایتی است که در ضمن آن آمده است در روز فتح مکه، منادی رسول خدا ﷺ در مکه اعلان کرد: هرکس به خدا و رسولش ایمان دارد، نباید در خانه خود بُتی داشته باشد و باید آن را بشکند و مسلمانان شروع به شکستن بت‌ها کردند. عکرمه بن ابی‌جهل (م ۱۳ ه.ق) پس از اینکه مسلمان شده بود، وقتی می‌شنید در خانه‌ای از خانه‌های قریشیان بُتی هست، می‌رفت و آن را می‌شکست.^۵ عاملی، با استناد به شخصیت عکرمه که در روز فتح مکه با سپاه اسلام درگیر شد و در نهایت فرار کرد^۶، درباره انگیزه وی از شکستن بت‌ها می‌نویسد:

این احتمال که عکرمه این کار را به خاطر نزدیک‌شدن به مسلمانان و رسیدن به

منافع و امتیازات مورد نظرش انجام می‌داد، به واقع نزدیک‌تر است.^۷

۲. استناد به تصریح روایت

عاملی، در صورتی که در میان احتمالات مختلف، احتمالی با تصریح روایت تاریخی هماهنگ باشد، آن را ترجیح می‌دهد؛ به‌عنوان نمونه، وی درباره روایات مربوط به حوادث صلح حدیبیه که می‌گوید: «ده تن از مسلمانان، به اذن پیامبر ﷺ به مکه رفتند»^۸، پس از طرح این مطلب که درباره شیوه ورود آنان به مکه اختلاف است که آیا پنهانی وارد شدند یا در پناه عثمان بن عفان (م ۳۵ ه.ق) بودند، می‌نویسد:

ترجیح می‌دهیم که ورود آنان به مکه، پنهانی بوده است؛ به خاطر اینکه روایت

تصریح می‌کند که آنان دستگیر شدند.

وی، سپس با طرح پرسش‌های زیر، احتمال ورود پنهانی آنان به مکه را تقویت می‌کند:

- اگر آنان در پناه عثمان بودند، چرا قریش آنان را دستگیر کرد؟

- چرا عثمان همراه آنان توسط قریش دستگیر نشد؟

- اگر عثمان در پناه آنان بود، چرا برای دوستانش از وی پناهندگی نخواست؟ آیا

ترک [حمایت از] دوستان، دور از جوانمردی نیست؟

- اگر مسلمانان در پناه عثمان وارد مکه شدند، پس چگونه وی به دستگیری آنان

رضایت داد؟^۹

نمونه دیگر، روایت مربوط به سریّه بن ابی‌العوجاء است که چون رسول خدا ﷺ در ذی‌حجه سال هفتم از عمره‌القضاء برگشتند، ابن ابی‌العوجاء سلمی (م ۷ ه.ق) را با پنج‌جا مرد به سوی بنی‌سلیم روانه نمودند و جاسوسی از بنی‌سلیم نیز همراه او بود. همین‌که ابن ابی‌العوجاء از مدینه فاصله گرفت، جاسوس مذکور خود را به بنی‌سلیم رساند و موضوع را به اطلاع آنان رساند و آن‌ها گروه فراوانی را جمع کردند.^{۱۰} عاملی، درباره علت این سریه،

چند احتمال را مطرح کرده و این احتمال را که بنی‌سلیم مردم را برای جنگ با رسول خدا ﷺ جمع کرده بودند، مردود می‌شمارد؛ چراکه نصّ تاریخی تصریح می‌کند که آنان پس از اینکه جاسوس آنان را از سربه آگاه کرد، گروه فراوانی را جمع کردند.^{۱۱}

۳. ردّ احتمال معارض

عاملی، گاهی در بین دو احتمال معارض، با ردّ یکی از دو احتمال، احتمال دیگر را ترجیح داده و صحیح می‌شمارد؛ به‌عنوان نمونه، وی درباره تعیین نخستین کسی که در بیعت رضوان با پیامبر ﷺ بیعت کرد، به نقل احتمال‌های مختلف می‌پردازد و درباره دو احتمال که آن فرد «أبوسنان أسدی» (م.ه.ق. ۵۵) یا فرزندش «سنان بن أبی‌سنان» (م.ه.ق. ۳۲) بوده^{۱۲}، می‌نویسد:

شاید، سنان بن أبی‌سنان صحیح باشد؛ زیرا أبوسنان در محاصره بنی‌قریظه وفات

یافت و در قبرستان آنان دفن شد.^{۱۳}

۴. استناد به روایات دیگر

یکی دیگر از روش‌های عاملی در ترجیح یک احتمال، استناد به روایات دیگر است؛ به‌عنوان مثال، وی درباره سخن عمر بن خطاب (م.ه.ق. ۲۳) مبنی بر اینکه «در قبیله بنی‌عدی کسی که از او در برابر دشمن حمایت کند، وجود ندارد»^{۱۴}، می‌نویسد:

این عبارت، شامل اعتراف بر ناتوانی قبیله‌اش از حمایت اوست و علت آن، یا عجز

و ذلت قبیله‌اش و یا عدم وجود دوست و طرف‌دار در قبیله‌اش است و ما علت اول را

ترجیح می‌دهیم.

وی، سپس به نقل روایاتی می‌پردازد که بر توانایی اندک قوم عمر بن خطاب، پیش از اسلام دلالت دارد؛ مانند این روایت که عمر بن خطاب به ابوعبیده در شام گفت:

ما ذلیل‌ترین قوم بودیم. پس، خدا ما را با اسلام عزیز گردانید.^{۱۵}

۵. استناد به تواتر روایات

عاملی، گاهی در ضمن ارزیابی روایات تاریخی، هرگاه مضمون روایتی با روایات متواتر دیگری تعارض داشته باشد، به طرح احتمالات مختلف پرداخته، احتمال مطابق با روایات متواتر را ترجیح می‌دهد؛ به‌عنوان نمونه، در روایات تاریخی به نقل از ام سلمه (م ۶۲ه.ق)، همسر رسول خدا ﷺ، آمده است که می‌گوید:

پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، فاطمه را فراخواند و با او نجوا کرد. پس، فاطمه گریه کرد. سپس، به او مطلبی فرمود و فاطمه خندید. زمانی که رسول خدا ﷺ وفات یافت، از علت خنده و گریه‌اش پرسیدم؛ فاطمه در پاسخ فرمود: رسول خدا ﷺ به من خبر داد که از دنیا رحلت می‌کند. پس، گریستم. آن‌گاه به من خبر دادند که من سیده زنان اهل بهشت، جز مریم دختر عمران، هستم. به همین جهت، خندیدم.^{۱۶} عاملی درباره این روایت می‌نویسد:

استثنا کردن مریم، دختر عمران، از میان افرادی که فاطمه، سیده آنان است، در برخی از نصوص این حدیث - نه در همه موارد - آمده است. پس، آیا راویان، این عبارت (استثنا کردن حضرت مریم) را [در سایر نصوص حدیث] فراموش کرده‌اند؟ یا اینکه آنان عمداً آن را به خاطر اینکه می‌دانستند که این عبارت از اساس در حدیث نبوده است، فرو نهاده‌اند؟ ما احتمال دوم را ترجیح می‌دهیم؛ زیرا احادیثی که دلالت می‌کند فاطمه را به صورت مطلق، برترین زنان اهل بهشت است، متواتر هستند.^{۱۷}

۶. مطابقت با ذوق

عاملی، گاهی در بررسی احتمال‌های مختلف، احتمالی را که از نظر ذوق و سلیقه وی لطیف‌تر است، برمی‌گزیند. البته وی منظور خود از ذوق را توضیح نمی‌دهد؛ اما به نظر می‌رسد که منظور او از ذوق، همان شمّ حدیثی و تاریخی است که در اثر ممارست با

روایات تاریخی و بررسی آن‌ها، به دست آورده است؛ برای مثال، وی درباره روایات مربوط به شأن نزول سوره عبس، به نقد و ارزیابی آن‌ها پرداخته، پس از ردّ روایاتی که شأن نزول آیات را درباره پیامبر ﷺ می‌داند، به نقل روایتی از امام صادق علیه السلام می‌پردازد که مطابق آن، آیه‌های سوره عبس درباره مردی از بنی‌امیه نازل شده که نزد پیامبر ﷺ بود. وقتی ابن‌امّ مکتوم (م ۱۴ هـ.ق) پیش او آمد، او خودش را جمع کرد و ترش‌رو شد و صورتش را برگرداند.^{۱۸} بنابراین، خدای سبحان از او حکایت کرده و کار او را انکار نموده است. وی در پایان می‌نویسد:

در این آیه‌ها، خطاب در ابتدا متوجه به آن مرد نبوده؛ بلکه خدای سبحان از او به صورت حکایت از غایب سخن گفته است؛ به این صورت که او چهره در هم کشید و روی گردانید؛ چون که آن مرد نابینا پیش او آمد؛ «عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.» سپس، با خطاب به او توجه نموده و مستقیم به او می‌فرماید: «وَمَا يُدْرِيكَ...» و امکان دارد که در این آیه‌ها، از باب «ایک أَعْنَى وَأَسْمَعَى یا جاره»، در ابتدا به پیامبر ﷺ خطاب شده باشد. احتمال اول، [به واقع] نزدیک‌تر و از نظر ذوق، لطیف‌تر است.^{۱۹}

و به این صورت، احتمالی را که با ذوق وی سازگارتر و لطیف‌تر است، ترجیح می‌دهد.

ب) روش ردّ احتمال تاریخی

یکی دیگر از روش‌های کلی عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی، استفاده از روش ردّ احتمال تاریخی است. وی در این مورد، از پنج شیوه ذیل بهره می‌گیرد:

۱. فقدان شاهد و دلیل

عاملی، در ارزیابی روایات تاریخی، احتمالی را که فاقد شاهد و دلیل باشد، نمی‌پذیرد. از

دیدگاه وی شاهد و دلیل، عبارت‌اند از:

- سند تاریخی^{۲۰}؛

- روایت صحیح‌السند از معصوم^{۲۱}؛

- مستند صحیح^{۲۲}.

وی، بر آن است که معنای کلام باید به معنای متعارف حمل شود و تفکیک و تأویل آن از معنای متعارف، به دلیل نیاز دارد؛^{۲۳} به‌عنوان نمونه، می‌توان به این روایت اشاره کرد؛ در روایت تاریخی آمده است که گروهی از قبیله «الصدف» برای اظهار اسلام و بیعت با پیامبر ﷺ پیش حضرت آمدند؛ ولی سلام نکردند. پیامبر ﷺ به آنان فرمود: آیا شما مسلمانید؟ گفتند: آری. فرمود: پس چرا سلام نکردید؟ پس، آنان به پا خاستند و گفتند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». فرمود: «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ. اجْلِسُوا...»^{۲۴}.

عاملی، درباره علت سلام‌ندادن آنان به پیامبر ﷺ به طرح احتمالات مختلف زیر می‌پردازد:

۱. عدم آشنایی آنان با شیوه سلام‌دادن در اسلام و ترس آنان از اینکه [مبادا] نوع سلام‌دادن در زمان جاهلیت باطل شده باشد.
۲. گمان کردند که نوع سلام‌دادن در اسلام، [نسبت به جاهلیت] تغییر یافته است و... وی سپس می‌نویسد: «وَكُلُّهَا إِحْتِمَالَاتٌ لَيْسَ لَهَا مَا يُؤَيِّدُهَا؛ همه این‌ها، احتمالاتی است که مؤیدی ندارد.»^{۲۵}

نمونه دیگر، روایت مربوط به علت بیعت رضوان است که پیامبر ﷺ به جهت شایعه کشته‌شدن عثمان بن عفان در مکه، مسلمانان را به بیعت دعوت نمود.^{۲۶} عاملی، درباره این روایت تردید کرده و با استناد به اینکه در روایات آمده است پیامبر ﷺ خود از طرف عثمان بن عفان بیعت نموده، آن را مردود می‌داند؛ چراکه آن روایت بر این مطلب دلالت دارد که پیامبر ﷺ و مسلمانان، عثمان بن عفان را زنده می‌دانستند و این ادعا را که

احتمال دارد پیامبر ﷺ پس از بیعت، به زنده‌بودن عثمان بن عفّان آگاه شده، بدون شاهد تاریخی می‌داند.^{۲۷}

۲. شخصیت‌شناسی

عاملی، در ارزیابی روایات تاریخی و طرح احتمالات مختلف و ردّ یا ترجیح آن‌ها، به روش‌های گوناگون عمل می‌کند. یکی از این روش‌ها، استناد به شخصیت فرد مورد نظر است. این روش، به صورت گسترده توسط وی به کار گرفته می‌شود؛ به‌ویژه زمانی که آن شخصیت، پیامبر ﷺ یا اهل بیت علیهم‌السلام باشند؛ به‌عنوان نمونه، درباره روایات مربوط به شأن نزول آیات ظهار،^{۲۸} در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ از پیش خود فتوا به تحریم زنی می‌دهد که شوهرش او را ظهار کرده و طبق قانون جاهلیت، زنش را بر خود حرام کرده بود؛ «أَنَّهُ ﷺ قَالَ لَهَا: مَا أَرَاكِ إِلَّا حَرَمْتِ عَلَيَّ: حَضْرَتٌ بِهٖ أَنْ زَنَ فَرَمُوْدَه: تُوْبِرُ شُوْهْرَتِ حَرَامِ شُدِه‌اِی.»^{۲۹}

عاملی، در نقد این روایت می‌نویسد:

آیا پیامبر ﷺ با رأی خود فتوا می‌دهد و سپس خطایش آشکار می‌شود؟ یا ایشان از حکم ثابت الهی که خداوند سبحان او را آگاه گردانیده، گزارش می‌دهد و سپس خدا آن حکم را نسخ می‌کند؟ اگر با رأی خود فتوا داده و در آن مورد خطا کرده، پس، حضرت در مورد شریعت الهی مورد اعتماد و مصون از خطا نیست و این مطلب، با شخصیت ایشان که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، سازگار نیست و اگر از حکم خدا خبر داده و خداوند متعال حکمش را نسخ کرده، پس، چرا آن را به رأی و نظر خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: تو بر شوهرت حرام شده‌ای؟^{۳۰}

از این رو، وی با استناد به شخصیت پیامبر ﷺ، روایت فوق را با طرح احتمالات مختلف و ردّ آن‌ها، نقد کرده، آن را مردود می‌شمارد.

۳. مخالفت با ظاهر روایت

عاملی، در ارزیابی روایات تاریخی، پس از طرح احتمالات گوناگون، احتمالی را که با ظاهر کلام مخالف باشد، نمی‌پذیرد؛ به‌عنوان مثال، وی درباره روایت حضور دو زن به نام‌های «اُمّ سلمه» و «اَسْمَاء بنت عمیس» در مراسم عروسی حضرت زهرا علیها السلام، پس از طرح احتمالات گوناگون درباره «اُمّ سلمه» - از قبیل اینکه کنیه اسماء دختر یزید انصاری، اُمّ سلمه بود؛ بنابراین، شاید راویان یک بار از او با نام اُمّ سلمه و بار دیگر با نام اسماء تعبیر کرده‌اند - در پایان می‌نویسد: ممکن است اُمّ سلمه در مراسم ازدواج فاطمه علیها السلام در ذی‌الحجه سال دوم هجری حضور داشته است؛ زیرا نویسنده *الإستیعاب* می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شوال سال دوم هجری پس از بدر با اُمّ سلمه ازدواج کرد؛ پیش از بدر هم گفته‌اند.^{۳۱}

شاید این مطلب هم مؤید آن باشد که به تصریح برخی روایات تاریخی (ن.ک: مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۳، ص ۱۲۶)، رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام ازدواج فاطمه علیها السلام، در خانه اُمّ سلمه بود؛ چراکه هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی ازدواج می‌کرد، برایش اتاق (بیت) جداگانه‌ای می‌ساخت. بنابراین، اگر در سال چهارم هجری با اُمّ سلمه ازدواج کرده باشد، نمی‌بایست اُمّ سلمه در سال دوم هجری، اتاقی داشته باشد. این احتمال پذیرفته نیست که شاید منظور جایی بوده که بعدها اتاق اُمّ سلمه شده است؛ زیرا این احتمال، مخالف ظاهر روایتی است که تقریباً در این مطلب صراحت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اُمّ سلمه همچون همسرش رفتار می‌کرد؛ بلکه برخی روایات تاریخی هست^{۳۲} که تصریح می‌کند اُمّ سلمه در آن هنگام، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.^{۳۳}

نمونه دیگر، روایت مربوط به «وفد بنی‌عامر» است که در ضمن آن آمده است: عامر بن طفیل (م ۹ یا ۱۰ ه.ق) به جهت اینکه از اُربد بن قیس (م ۹ یا ۱۰ ه.ق) ترسید، نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را ترور کند؛ با اینکه آن دو با یکدیگر دوست بوده، با هم برای ترور پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه کرده بودند.^{۳۴} عاملی، با طرح این پرسش که «اگر عامر [هنگام ترور

پیامبر ﷺ [از اربد ترسید، پس چرا از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نترسید؟»، این احتمال را که ممکن است مقصود عامر این باشد که از مکر عامر به او ترسید، مطرح کرده و در ادامه می‌نویسد: «ولی این احتمال، خلاف ظاهر کلام است؛ چراکه روایت، از شجاعت اربد گزارش می‌دهد؛ نه از مکر و حيله او.»^{۳۵}

بنابراین، عاملی، احتمال مخالف با ظاهر روایت را مردود می‌شمارد.

۴. استفاده از سیاق کلام

عاملی، در ارزیابی روایات تاریخی در چند مورد با استناد به سیاق کلام روایات تاریخی، به ردّ احتمالات پرداخته است؛ برای مثال، وی درباره روایتی که ابن کثیر می‌گوید: «به‌تواتر معلوم است که پیامبر ﷺ در حجره مخصوص عایشه دفن شد»^{۳۶}، به روش‌های مختلف به نقد و ردّ آن پرداخته و این احتمال را که مقصود از حجره عایشه، خانه جدید او باشد، با استناد به اینکه سیاق کلام ناظر به حجره زنان پیامبر ﷺ است که پیش از وفات پیامبر ﷺ به آنان اختصاص داده شده، صحیح نمی‌داند.^{۳۷}

وی، گاهی در ردّ احتمال، به مخالفت آن با لحن و سیاق کلام استناد می‌کند؛ به‌عنوان نمونه، در روایات تاریخی آمده است: «جاسوسی از مشرکان، به سوی مسلمانان آمد و پس از اینکه از دست مسلمانان فرار کرد، پیامبر ﷺ فرمود: او را بگیرید و بکشید. سلمة بن الأكوع (م ۶۴ یا ۷۴ ه.ق) می‌گوید: من او را تعقیب کرده و کشتم و رسول خدا ﷺ به همراه مردم به استقبال من آمد و فرمود: چه کسی آن مرد را کشت؟ گفتند: ابن الأكوع. فرمود: همه غنیمت جاسوس، از آن اوست.»^{۳۸}

عاملی، در صحت این روایت تردید کرده، می‌نویسد: «اگر ابن الأكوع به‌تنهایی آن مرد را تعقیب کرده، پس، پرسش پیامبر ﷺ مبنی بر اینکه «چه کسی آن مرد را کشت؟»، بی‌معناست؛ به‌ویژه اینکه پیامبر ﷺ به همراه مردم به استقبال او آمده بود.» وی، سپس، این احتمال را مطرح می‌کند که در روایت، دلالتی بر اینکه ابن الأكوع به‌تنهایی آن مرد را

تعقیب کرده، وجود ندارد و شاید پس از فرمان پیامبر ﷺ به قتل آن مرد، بیش از یک تن به تعقیب او پرداخته باشند و تنها سلمه از کیفیت قتل او سخن گفته است. وی در نقد این روایت می‌نویسد:

ولی این احتمال، با سیاق کلام ابن الأکوع سازگاری ندارد؛ زیرا اگر افرادی غیر از

او همراه او بودند، باید می‌گفت: رسول خدا ﷺ ... به استقبال ما آمدند.^{۳۹}

ج) روش ردّ توجیه

سومین و آخرین روش کلی عاملی در ارزیابی احتمالات تاریخی، ردّ توجیه نامقبول مورخان است؛ به عبارت دیگر، گاهی برخی مورخان و شارحان، برای جمع میان دو روایت متعارض، به توجیه آن می‌پردازند؛ ولی عاملی در برخی موارد، توجیه آنان را ردّ می‌کند. بررسی این روش را با دو مورد ذیل پی می‌گیریم:

۱. ردّ توجیه متناقض با صریح روایت

درباره وقایع مربوط به سال دهم هجری، آمده است که سرد بن عبدالله ازدی (م ۱۰ هـ ق) به همراه گروهی از قبیله اُزد به مدینه آمده، به دست رسول خدا ﷺ اسلام آوردند و حضرت، سرد را بر افرادی که از قبیله اُزد مسلمان شده بودند، امیر قرار داد و به آنها فرمود به رهبری او، با قبایل مشرکی که در اطراف بلاد ایشان از اهل یمن هستند، جنگ کنند. سرد بن عبدالله، به دستور آن حضرت، با همراهان خویش حرکت کرد و خود را به «جرش» رساند. جرش در آن زمان، از شهرهای حصاردار محکمی بود که قبایلی از یمن در آنجا سکونت داشتند و قبیله خثعم نیز هنگامی که از آمدن مسلمانان بدان سو مطلع شدند، بدان شهر پناه بردند و در آنجا متحصن گشتند. سرد بن عبدالله و همراهانش، آنها را به اسلام دعوت نمودند؛ ولی آنان نپذیرفتند. از این رو، نزدیک به یک ماه، آن شهر را محاصره کردند و چون دیدند راهی به داخل آن شهر نیست، بازگشتند و زمانی که به

کوهی در آن نزدیکی به نام «شکر» رسیدند، مردم جرش خیال کردند که آن‌ها از ترس ایشان فرار کرده و منهزم گشته‌اند. از این رو، در تعقیب آن‌ها از شهر خارج شده، پای همان کوه خود را به ایشان رساندند. در این موقع، سرد بن عبدالله حمله کرد و تعداد بسیاری از ایشان را کشت. قبل از این جریان، مردم جرش دو نفر را برای بررسی اوضاع مدینه به نزد رسول خدا ﷺ فرستاده بودند. روزی پس از نماز عصر، رسول خدا ﷺ فرمود: [کوه] «شکر» در کدام یک از بلاد است؟ آن دو مرد جرشی برخاسته، گفتند: ای رسول خدا! در بلاد ما کوهی است که اهل جرش بدان «کشر» می‌گویند. حضرت فرمود: نامش «شکر» است؛ نه «کشر». گفتند: ای رسول خدا! مگر در آن کوه چه اتفاقی افتاده؟ فرمود: هم‌اکنون قربانی‌های خدا (شتران) را در آنجا نحر کردند! آن دو مرد، به نزد ابوبکر یا عثمان بن عفان - در برخی از منابع، به نزد ابوبکر و عثمان بن عفان^{۴۰} - آمدند و نشستند و او به آن‌ها گفت: وای بر شما! رسول خدا ﷺ با این سخن، خبر قتل قوم شما را داد. برخیزید و از آن حضرت بخواهید تا دعا کند و خداوند این بلا را از آنان دفع کند. آن دو برخاسته، به نزد رسول خدا ﷺ آمدند و از آن حضرت خواستند دعا کند تا خدا آن بلا را از قبیله ایشان بر دارد. رسول خدا ﷺ نیز دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ ارْفَعْ عَنْهُمْ». سپس، آن دو نفر به سوی قوم خود باز گشتند و دیدند در همان ساعتی که رسول خدا ﷺ آن سخن را فرموده بود، قوم ایشان به دست سرد بن عبدالله و همراهانش به قتل رسیده‌اند.^{۴۱}

عاملی، درباره روایت فوق که به رابطه دو جاسوس مشرکان با ابوبکر و عثمان بن عفان تصریح می‌کند، با طرح پرسشی مبنی بر اینکه «چرا ابوبکر و عثمان بن عفان با آن دو جاسوس رابطه داشته و آن دو را راهنمایی و تشویق کردند تا از پیامبر ﷺ بخواهند که برای رفع بلا از قوم مشرکان دعا بکند، درحالی که آنان با خدا و پیامبر ﷺ می‌جنگیدند؟ و چرا آن دو بر کشته‌نشدن مشرکان و پیروزشدن مسلمانان بر آنان تلاش می‌کردند؟»، به توجیه زرقانی اشاره می‌کند که وی می‌گوید: «دعای پیامبر ﷺ که فرمود: «اللَّهُمَّ ارْفَعْ عَنْهُمْ»، تنها درباره کسانی بود که در قریه بودند [و تسلیم شده و داخل قلعه

مانده بودند؛ نه کسانی که در کوه قرار داشتند [و با مسلمانان می‌جنگیدند].^{۴۲} عاملی، در ردّ این توجیه می‌نویسد:

این توجیه، مقبول و معقول نیست؛ چراکه با صریح روایت، منافات و بلکه تناقض

دارد.^{۴۳}

۲. استناد به قول بزرگان صحابه و تابعین

عاملی، گاهی در ردّ توجیهی که برای جمع بین روایات متناقض مطرح می‌شود، به قول بزرگان صحابه و تابعین استناد می‌کند؛ به‌عنوان نمونه، وی درباره اینکه نویسنده عهدنامه صلح حدیبیه چه کسی بوده، به نقل روایات مختلف (علی بن ابی‌طالب علیه السلام، محمد بن مسلمه (م ۴۶ ه.ق) و عثمان بن عفّان) پرداخته، امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به‌عنوان تنه‌انویسنده آن معرفی می‌کند و درباره توجیه عسقلانی در جمع بین دو روایت متعارض که می‌گوید: «اصل صلح‌نامه، به خط علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و محمد بن مسلمه، نسخه‌ای از روی آن را برای سهیل بن عمرو (م ۱۸ ه.ق) نگاشت»^{۴۴}، به سخن بزرگان صحابه و تابعین استناد کرده، می‌نویسد: «ابوزمیل سماک حنفی، [از تابعان،] تصریح کرده که از عبدالله بن عباس (م ۶۸ ه.ق) شنیده که می‌گوید: نویسنده عهدنامه در روز حدیبیه، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.»^{۴۵} افزون بر آن، عبدالرزاق از معمر روایت کرده که: «از زهری درباره نویسنده صلح‌نامه پرسیدم، پس، خندید و گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام. [و ادامه داد:] اگر درباره نویسنده صلح‌نامه از آنان پرسی، می‌گویند: عثمان بود.»^{۴۶}

بدین ترتیب، هم روایات مربوط به نویسنده بودن محمد بن مسلمه یا عثمان بن عفّان، و هم توجیه زرقانی مبنی بر نسخه‌برداری محمد بن مسلمه از روی اصل صلح‌نامه را ردّ می‌کند.

شایان ذکر است، عاملی درباره اصرار برخی مورخان در خصوص ذکر نام محمد بن

مَسَلْمَه که یکی از مهاجمان به خانه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود^{۴۷}، عنوان می‌کند که این مسئله، یکی از سیاست‌های آنان در انکار فضایل [ویژه] علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا دست‌کم شریک‌نمودن دیگران در آن است.^{۴۸}

نمونه دیگر، روایت مربوط به جنگ حنین است که در ضمن آن آمده است پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین‌که از مکه بیرون آمدند، مردی از اصحاب گفت: اگر به بنی‌شیمان هم برخورد کنیم، مهم نخواهد بود و دیگر کسی به واسطه کمی ما، بر ما پیروز نخواهد شد و خداوند متعال در این مورد این آیه را نازل فرمود: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...»^{۴۹} عاملی، همه روایت‌های مربوط به گوینده عبارت «دیگر کسی به واسطه کمی ما، بر ما پیروز نخواهد شد» را مطرح کرده، با استناد به جزم «ابن‌عبدالبر» و دیگران، ترجیح می‌دهد که گوینده آن عبارت، «ابوبکر» باشد.^{۵۰}

نتیجه

۱. از مجموع استدلال‌های عاملی در نقد روایات تاریخی، چنین برداشت می‌شود که حساسیت وی، بیشتر روی مسائل مربوط به فضایل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یا صحابه است و رویه او، برخلاف محققانی همچون علامه عسکری که رویکرد تقریبی دارند، می‌باشد.

۲. عاملی، از روش‌های ذیل در نقد روایات بهره می‌گیرد:

تطبیق یا عدم تطبیق روایت با شخصیت مورد بحث در روایت تاریخی؛ توجه به تواتر روایات و در صورت عدم تواتر روایات، توجه به صراحت روایت و الغای احتمالاتی که با آن صراحت تعارض دارد؛ در نظر گرفتن مجموع روایات تاریخی وارد شده در یک موضوع و اکتفانکردن به یک روایت خاص؛ توجه به بافت و سیاق کلام و موقعیت جغرافیایی که حادثه در آن رخ داده است؛ استفاده از ملکه نقّادی صحیح روایات تاریخی، بدون آنکه دلیلی در مورد آن عرضه نماید.

۳. هدف اصلی عاملی از ارزیابی احتمالات در ضمن بررسی روایات تاریخی، این است که فضیلتی را برای پیامبر ﷺ و اهل بیت پاکش  اثبات نماید و یا از مخالفان آنان نفی کند. این امر، موجب شده که وی در مطالعات تاریخی، به دنبال اهداف خود باشد.

۴. در مواردی که فضیلتی در روایات تاریخی برای یکی از اهل بیت  به همراه دیگر صحابه نقل می‌شود، عاملی آن را نشانه تحریف در آن روایت دانسته، نسبت به آن حساسیت بیشتری نشان می‌دهد.

پی نوشت ها:

١. سید جعفر مرتضی عاملی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ (٣٥ مجلد)، الطبعة الأولى، قم: دار الحديث، ١٤٢٦ق، ج ١٦، ص ٢٠١.
٢. همان، ص ٢٦٦.
٣. محمد بن يوسف صالحی شامی، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، الطبعة الأولى، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق، ج ٦، ص ٢٠٠.
٤. عاملی، پیشین، ج ٢٣، ص ٣١٠.
٥. محمد بن عمر واقدی، المغازی، الطبعة الثالثة، تحقيق مارسدن جونز، بيروت: مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٩ق، ج ٢، ص ٨٧٠.
٦. همان، ج ٢، ص ٨٢٥.
٧. عاملی، پیشین، ج ٢٢، ص ٢١٨.
٨. صالحی شامی، پیشین، ج ٥، ص ٤٨.
٩. عاملی، پیشین، ج ١٥، ص ٣٢١ - ٣٢٢.
١٠. واقدی، پیشین، ج ٢، ص ٧٤١.
١١. عاملی، پیشین، ج ١٩، ص ٢٣١.
١٢. على بن ابراهيم حلبی، السيرة الحلبیة (انسان العیون فى سيرة الأمين المأمون)، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٠ق، ج ٣، ص ٢٦.
١٣. عاملی، پیشین، ج ١٦، ص ١٥ - ١٦.
١٤. صالحی شامی، پیشین، ج ٥، ص ٤٦.
١٥. محمد بن محمد حاکم نيسابورى، مستدرک على الصحيحین، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلى، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦ق، ج ١، ص ٦١؛ عاملی، پیشین، ج ١٥، ص ٣٠٣.

١٦. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، الطبعة الأولى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق، ج ٢، ص ١٩١.
١٧. عاملی، پیشین، ج ٢١، ص ١٣٦.
١٨. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢ش، ج ١٠، ص ٦٦٤.
١٩. ن.ک: عاملی، پیشین، ج ٣، ص ٢٨٢ - ٢٩١.
٢٠. همان، ج ٢، ص ٢٢٦.
٢١. همان، ص ١٨٣.
٢٢. همان، ج ١٦، ص ٢٤.
٢٣. همان، ج ٣٢، ص ١٣٩.
٢٤. ابن سعد، پیشین، ج ١، ص ٢٤٨.
٢٥. عاملی، پیشین، ج ٢٨، ص ٢٦١ - ٢٦٢.
٢٦. صالحی شامی، پیشین، ج ٥، ص ٤٨.
٢٧. عاملی، پیشین، ج ١٥، ص ٣١٣.
٢٨. مجادله، آیه ١-٤.
٢٩. حسین دیار بکری، تاریخ الخمیس فی احوال أنفس النفیس، بیروت: دار الصادر، [بی تا]، ج ٢، ص ٢٦؛ طبرسی، پیشین، ج ٩، ص ٣٧١.
٣٠. عاملی، پیشین، ج ١٦، ص ٢١٣ - ٢١٤.
٣١. ن.ک: یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، الطبعة الأولى، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ١٤١٢ق، ج ٤، ص ٤٢١ - ٤٢٢.
٣٢. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق، ج ٤٣، ص ١٢٦.

٣٣. همان.
٣٤. عاملی، پیشین، ج ٦، ص ٢٣٥ - ٢٣٦.
٣٥. صالحی شامی، پیشین، ج ٦، ص ٣٦٢.
٣٦. عاملی، پیشین، ج ٢٧، ص ٢٦٧.
٣٧. اسماعیل بن عمر بن کثیر، السیرة النبویة، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، ١٣٦٩ش، ج ٤، ص ٥٤١؛ صالحی شامی، پیشین، ج ١٢، ص ٣٤٢؛ عاملی، پیشین، ج ٣٣، ص ١١٩ - ١٢٥.
٣٨. صالحی شامی، پیشین، ج ٥، ص ٣٣٧.
٣٩. عاملی، پیشین، ج ٢٤، ص ٧٠ - ٧١.
٤٠. ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی، دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، الطبعة الأولى، تحقیق عبدالمعطی قلجی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٥ق، ج ٥، ص ٣٧٣.
٤١. عبدالملک ابن هشام الحمیری، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دار المعرفة، [بی تا]، ج ٢، ص ٥٨٧؛ صالحی شامی، پیشین، ج ٦، ص ٢٦٢.
٤٢. محمد بن عبدالباقی زرقانی، شرح المواهب اللدنیة، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة، ١٤١٧ق، ج ٥، ص ١٧١.
٤٣. عاملی، پیشین، ج ٢٨، ص ١٧٦ - ١٧٨.
٤٤. حلبی، پیشین، ج ٣، ص ٣١.
٤٥. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) (٤ مجلد)، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ش، ج ٢، ص ٢٤؛ مجلسی، پیشین، ج ٣٨، ص ٢٢٠.
٤٦. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول ﷺ، الطبعة الأولى، قم: دار الحدیث، ١٤١٩ق، ج ٣، ص ٨٤؛ عاملی، پیشین، ج ١٦، ص ٦٩ - ٧١.

٤٧. عبدالحميد ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة (١٠ مجلد)، الطبعة الأولى، تحقيق محمد

ابوالفضل ابراهيم، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق، ج ٤، ص ٤٨.

٤٨. عاملى، پيشين، ج ١٤، ص ٧١.

٤٩. توبه، آيه ٢٥؛ واقدى، پيشين، ج ٢، ص ٨٨٩.

٥٠. عاملى، پيشين، ج ٢٤، ص ١٠٧.